



شهید علی نصرتی قدس

تولد: ۱۳۳۸/۱/۳، استان زنجان

دانش آموخته رشته علوم سیاسی

شهادت: ۱۳۶۶/۱/۴، شلمچه، عملیات کربلای ۵

آرامگاه: کرج، حصارک، امامزاده محمد، قطعه شهدا

زندگی نامه

شهید علی نصرتی قدس در سوم فروردین ۱۳۳۸ در شهر زنجان متولد شد. او در سال ۱۳۵۲ به عضویت ارتش درآمد و در سیزدهم مهر ۱۳۵۳ برابر با بیست و یکم رمضان با شنیدن یک سخنرانی از «فخرالدین حجازی» تحولی عظیم در او روی داد. در پانزدهم فروردین ۱۳۵۸ به دانشکده خلبانی رفت و فعالیت خود را در ارگانها و نهادهای مختلف آغاز کرد. در همین سال در رشته علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی پذیرفته شد و همزمان به یادگیری دروس خلبانی نیز پرداخت. در این دوران علاوه بر فعالیت در اداره عقیدتی - سیاسی ستاد مشترک، در جهاد سازندگی، بسیج و کمیته نیز فعال بود و در افتتاح دانشکده‌ای مستقل به نام دانشکده انقلاب اسلامی مشارکت داشت. در اوایل جنگ در اهواز به مدت دو ماه در پادگان «منتظران شهادت» خدمت کرد و در مسئولیت‌هایی نظیر خمپاره‌انداز و آر.پی.جی. زن انجام وظیفه می‌کرد. در بیست و سوم فروردین ۱۳۶۲ در جبهه دچار موج‌گرفتگی شد و سرانجام در چهارم فروردین ۱۳۶۶ در منطقه شلمچه، غرب کانال پرورش ماهی و طی عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید.

وصیت‌نامه

پس از سلام بر صاحب زمان حجت الله (عج) و نایب بر حقش امام خمینی و با درود و تحیت بر تمامی شهدای اسلام از هابیل تا عاشورای کربلا و کربلای ایران و شهید بهشتی و بالاخره سلام بر شهدای گمنام که هویت‌شان ناشناخته ماند و همان‌طور که در زندگی غریب بودند، در مردن نیز غریب ماندند. البته من نمی‌خواهم قلم‌فرسایی و موعظه نمایم؛ اولاً لایق این کار نیستم، ثانیاً چنین جسارتی در خود نمی‌بینم؛ فقط این نوشته را به عنوان یادگاری برای فرزندان خود باقی می‌گذارم.

نخست از خدای احد می‌خواهم که علاقه به شهادت را به من عنایت کند، تا با شناخت و عشق، به این هدف مقدس نائل شوم و پس از آن، این فوز عظیم را نصیب من نماید؛ چون می‌دانم که نمی‌توانم جزو صالحین و صادقین باشم. نفس آماره و سیاه‌آلود و عدم وجود تربیت مناسب، فطرت پاک را تیره کرده و بر آن غالب شده و چون رسیدن به درجهٔ صلحا نیاز به تزکیه و تهذیب تدریجی دارد و تنها با «شهادت» است که یک شبه می‌توان ره صد ساله را پیمود. از این نظر، امثال من باید بدانند فقط این چنین می‌توانند به لقاء الله برسند و یک زیرکی برای به دست آوردن بخشش خداوند کسب کنند. شرمندهام... فطرت پاکم گم گشته، نفس و هوای طغیان‌گر غالب گشته و چنان زبون شده‌ام که هیچ راهی بجز پناه بردن به لطف خداوند ندارم. خدایا! عدلت را بر من جاری مکن، بلکه رحمتت را عنایت فرما.

اینک از پدر و مادرم می‌خواهم که مرا ببخشند. ای پدر و مادر عزیز! من هرگز در طول عمرم یک ذره از زحمات شما را جبران نکردم و همیشه مزاحم و اسباب زحمت بودم و شما بودید که مرا پرورش دادید، ولی برای خاطر رضای خدا مرا ببخشید تا خداوند مرا وارد بهشت کند.

تو ای مادر عزیز! مرا حلال کن و شما خواهران عزیزم و برادر ارجمند و ارشدم! حق ناشناسی‌ها و جسارت‌هایم را ببخشید و مرا دعا کنید. به خواهران کوچکم بگویید اسلام را رها نکنند و در این سنین به دنبال تقوا و تهذیب نفس بروند و از خواهر بزرگم که مادر ثانی من بود، سپاسگزارم و حلالیت می‌طلبم و از برادر بزرگم که زحمات زیادی را متحمل شده، عذر می‌خواهم.

و اما همسرم! از خداوند می‌خواهم که إن شاء الله اگر بهشت را نصیبم کرد، بقیهٔ زندگی‌ام را در تولد جدید ادامه دهیم و تو را مونس ابدی من قرار دهد. بچه‌ها را به تو می‌سپارم تا با تجربه‌ای که داری و با هدف مقدست، آنها را پرورش دهی.